

حسین، خدایی زنجانی

## مخالفت

### انحراف

## طلاق

قرارداده هرگز تسهیل ممکنی را در ایجاد آن از نظر دور نداشته است و همان اندازه که اسلام در مورد تحقق طلاق سخت گیر بوده ، به همان مقدار بلکه بالاتر تشکیل خانواده را تشویق و ترغیب نموده است .

شواهد بی شماری در ابواب مختلف فقه اسلام؛ به صدق گفتار بالا گواهی می دهد و مادر این جا به باره ای از آنها اشاره می کنیم :

۱- اسلام زناشویی را امری نیکو به شمار آورده و بعنوان حفظ دین و بقاء نسل و مایه آرامش، آنرا تشویق کرده است و در مقابل؛ طلاق را بعنوان امر ناپسند و **ابغض الحلال** و غیر آن تعبیر آورده است (چنانکه در شماره های سابق به آنها اشاره کردیم) و بدینوسیله با اصل فکرجدائی و انحلال خانواده به مخالفت برخاسته و هرگز جزد در موارد ضروری به آن راضی نیست .

۲- اسلام برخلاف سایر عقود ، اقاله و تفاسخ را در انحلال خانواده معتبر نمی داند چنانکه انواع کنايات و کلمات غیر صریح و اشارات را (جزد در مورد

از مطالعه قوانین اسلام در باب طلاق ؛ باسانی می توان به این حقیقت پی برد که اسلام جزد در موارد خاصی که بنیان خانواده سخت متزلزل شده و ادامه زندگی مشترک زن و شوهری جز ناراحتی و نگرانی بلکه خونریزی و جنایت و . . . نتیجه ای ندارد ، راضی به انحلال خانواده ها نیست و لذا شرایط و دستورهای زیاد و متنوعی در مورد طلاق قائل شده است که همگی در تقلیل آن در میان مردم، بسیار مؤثر بوده و موانع متعددی در ایجاد آن پدید می آورد. در مقابل ؛ تشکیل خانواده را که عامل مهم و موثری در تنظیم امور جامعه اسلامی بوده، و ما به آرامش روحی زن و شوهر و مانع بزرگی بروز مشکلات ناشی از هرج و مرج جنسی و . . . می باشد ؛ بسیار آسان

کسانی که قوه گویائی ندارند) در تحقق طلاق کافی نمی‌داند. همین‌یک قانون به تنهایی کافی است که نظر عالی و دقیق اسلام را در حفظ و حراست خانواده‌ها ثابت کند زیرا اگر اقاله و تفاسخ در جدائی معتبر می‌شد زن و شوهرها به آسانی در اثربك عصبانیت زودگذر و یا اختلاف جزئی بین خود؛ پیمان زناشوئی را بهم می‌زدند؛ و معلوم است در این صورت چه وضع اسفناک و تاسف آوری در میان خانواده‌ها پدید می‌آید و آثار طلاق و جدائی‌ها با سرعت سرسام آوری روبه‌تزايد می‌گذاشت.

۳- حتی فسخ و نقاضای طلاق «زن» محدود به موارد خاصی است بطوری که در آینده خواهد آمد؛ چنانکه طلاق «مرد» نیز در مواردی است که شرایط آن محقق بوده موافقی در کار نباشد (تفصیل آن را ذکر خواهیم کرد) از این رو طلاق نباید بقصد اضرار و یا اذیت و ظلم بر او بوده موجب انحراف حتمی زن از جاده عفت و یا سبب بوجود آمدن مفاسد قطعی دیگری بشود.

۴- چون شارع مقدس مسأله طلاق را امری مهم و جدی تلقی کرده است، حق ولایت و انجام طلاق را از پدر مطلقاً سلب کرده است.

۵- طلاق شخص مریض در حال مرض کراهت دارد اما تزویج اوصحیح بوده کسراهتی ندارد. «زرارة» از امام صادق (ع) در مورد مریضی می‌پرسد که آیا طلاق همسر در حال مرض جایز است یا نه؟ حضرت فرمود: «نه» البته فقهاء نهی مذکور

را در اینجا بجهت ادله دیگری که بنحو اطلاق آنرا جایز می‌داند، حمل بر کراهت کرده‌اند) ولیکن برای اوجایز است با زنی تزویج کند در این صورت اگر با او رابطه زناشوئی پیدا کند زن از او ارث می‌برد و اگر از دنیا رفت نکاح او باطل می‌باشد» (۱)

در این قانون نیز نظر دقیق اسلام واضح است که به طرفداری از زن و حفظ حقوق وی نمی‌خواهد حتی از او پایمال گردد زیرا بدیهی است زنی که تا آخرین لحظات با شوهرش بسر برده و در خانه او خدمات زیادی انجام داده و از او به محبت پذیرائی نموده و متحمل زحمات کثیری شده است، عواطف انسانی در این صورت حکم می‌کند که نباید مرد در چنین لحظات حساس عمر، بمنظور محروم ساختن همسرش از ارث و یا افکار دگرگونی او را رها سازد و عملاً ثابت کند که تاکنون علاقه عمیقی به او نداشته و احترام چندانی برای او قائل نبوده است و این اهانتی است که يك شوهر در حق همسر با وفا و خدمتگذاری انجام می‌دهد.

اسلام در عین حال مصالح سایر افراد خانواده را نیز در این قانون از نظر دور نمی‌دارد و دستور می‌دهد که اگر مرد در حال مرض با زنی تزویج نمود با او رابطه زناشوئی برقرار نکرد؛ نکاح او کان‌لم- یکن محسوب می‌شود زیرا چه بسا ممکن است مرد در حال مرض تحت تاثیر برخی از عوامل؛ بخواهد بدون جهت فرزندان و اعضاء خانواده خود را از قسمتی از ثروت خود محروم سازد و یا دیگران

و بنوبه خود موافقی در تحقق آن ایجاد کرده است زیرا این حقیقت رانمی شود منکر شد که زن با وجود تمام ظرافت‌هایی که دارد بیش از مرد تحت تاثیر احساسات واقع شده چه بسا با تصمیم بطلاق اساس و بنیان خانواده را متزلزل سازد از این رو اسلام تنها در موارد معینی به احوق طلاق داده است.

در این مورد اعتراف دانشمندان بهترین سند این گفتار است:

دانشمند معروف روسی (تولستوی) می گوید: سر و سر و طلاق در نقاطی که شیوع دارد سبکسری زنانی است که خود را به انجام کارهای مردان قادر می دانند - فیلسوف انگلیسی «لایتر» می گوید: از سال ۱۸۴۸ - پنجاه و چهار سال در میان مسلمانان ماندم و با اینکه طلاق در اسلام آزادتر است تا در ملل مسیحی؛ در میان مسلمین که اختیار طلاق در دست مردان است طلاق خیلی کمتر از نصاری واقع شد. مجله «پارید» مورخ سپتامبر ۱۹۳۹ شماره ۱۲ جلد دوم طی مقاله خاصی راجع به علت زیادی طلاق در آمریکا می نویسد: «بر طبق آمار جدید در آمریکا در هر شصت ازدواج ده فقره طلاق واقع می شود این نکته مربوط به نکات اساسی اخلاق آمریکائها است، مردان در امر طلاق زیاد از حد به زنان آزادی داده اند» ۱

۷- اسلام روی مصالحی چند، طلاق را تا سه مرتبه جایز می داند و در همین حال برای جلوگیری از مطلق العنانی مرد در امر طلاق، به زن حقوق و

براهند با تحمیل زناشوئی به بیماری، دامسی برای ربودن مال و ثروت وی بعد از مرگش بنهند و بدینوسیله بر حقوق افراد خانواده ستمی روا دارند؛ اسلام برای حفظ حقوق مشروع آنها تمام طرق سوء استفاده‌ها و تجاوزها را با دستوره‌های خود می بندد. از این رو در روایات زیادی وارد است که اگر شخص بیماری؛ همسر خود را بمنظور زیان رساندن باو طلاق (بائن یارجعی) بدهد طلاق او صحیح است و اگر در این حال، مرد از دنیا رفت همسرش با اینکه از شوهرش طلاق گرفته و همسر قانونی او محسوب نمی شود و لکن از ثروت شوهرش ارث می برد و جالب توجه اینکه اگر زن در این حال از دنیا رفت، مرد از او ارث نمی برد! چنانکه مشاهده می کنید؛ در هر حال حتی در آخرین لحظات عمر شوهرش نیز حقوق او حفظ شده است.

از امام پرسیدند: مردی که در حال مرض همسر خود را طلاق می دهد آیا طلاق صحیح است امام در پاسخ فرمود: طلاق او صحیح است ولی اگر مرد بمیرد زن از او ارث می برد و لکن اگر زن از دنیا رفت و مرد بهبودی یافت از زن خود ارث نمی برد. (۱)

۶- اسلام در اینکه اختیار طلاق را بدست مرد سپرده است و او را در صحنه نبرد زندگی قویتر از زن دانسته و به همین مناسبت بارسنگین امر از معاش و کفالت مخارج ضروری عائله راتها بدوش او تحمیل نموده است، کمک به تقلیل طلاق در جامعه نموده

مرد دیگری ازدواج کند، سپس با اختیار خود از اطلاق گرفته مجدداً مرد سابق می تواند او را ب عقد خود درآورد.

اهمیت این قانون که جنبه تأدیبی دارد و مانع تحقق طلاق بدلخواه می باشد؛ وقتی بیشتر واضح می گردد که مطالعه اجمالی در عادات و رسوم عرب قبل از اسلام و مقارن ظهور اسلام انجام گیرد که چگونه مردان خودشان را نسبت به همسران خود مسلط دانسته و بدلخواه در هر موقع همسر خود را طلاق می دادند و دوباره رجوع می کردند و این قانون از ظالمانه ترین قانون خانوادگی بود که قبل از اسلام در جامعه عربستان بسیار رایج و مورد عمل بود.

اختیاراتی داده است که می تواند طبق آن درخواست طلاق و جدائی از شوهر خود بکند و این به نوبه خود در تقلیل طلاق موثر بوده مانعی در سلب اختیارات غیر منصفانه مرد ایجاد می کند که بتفصیل خواهیم نگاشت.

جالب توجه اینکه اسلام تا سه مرتبه طلاق دادن را برای مرد جایز دانسته است اما در مرتبه چهارم، اختیارات مرد را محدود ساخته است بطوری که آزادانه و بطور دلخواه نمی تواند طلاق بدهد و بعد رجوع کند بلکه اسلام ابتکار خاصی بکار برده باین نحوه که مرد حق رجوع به همسر خود بعد از سه مرتبه طلاق دادن ندارد مگر در صورتی که زن با

### بقیه از صفحه ۸

شمشیر ضربه ای بر عصب ضمیم پاشنه اش وارد ساخت و هنگامی که شتر به زمین افتاد بانیش نیزه بر سینه آن فرو کوفت و آن را کشت. این گروه سرانجام به کیفر اعمال خود رسیده و گرفتار صاعقه شدند.

۵- اصحاب الرس : قرآن مجید از این قوم در همین سوره و سوره ق آیه ۱۲ یاد نموده است. «رس» نام منطقه و یا چاه و نهری بوده که آن گروه در اطراف آن سر می بردند، و بسان اقوام گذشته، بر اثر نافرمانی دچار خشم الهی گردیدند.

نه تنها سرنوشت شوم این اقوام مایه عبرت است بلکه ملتھائی که در میان همین اقوام زندگی می کردند نیز؛ مایه عبرت و وسیله پند و اندرزی باشد.

چنانکه می فرماید : وعاداً و ثمود و اصحاب الرس و قرونا بین ذلك کثیراً و کالاضر بنالہ الامثال و کلاتبرنا تنبیراً

۶- قوم لوط که مظهر فساد اخلاق و انحراف جنسی بودند و به جای ازدواج با دختران؛ به هم جنس بازی گرائیده و به شنیع ترین

اعمال تن می دادند و از اندر زویم پیامبر خود «لوط» سر بر می نافتند و سرانجام دهکده آنها به فرمان خدا سنگ باران شد و با وضع رقت باری جان سپردند. شایسته بود که قریش مشرک و ملت حجاز بت پرست از دهکده های ویران شده «لوط» که در مسیر آنان به سوی شام واقع شده بود، عبرت بگیرند و از بیم و اندر زویم پیامبر اسلام سر بر نتابند.

خداوند در آخرین آیه این قسمت، سرچشمه آلودگی اخلاقی قریش را معلول عدم ایمان آنان به زندگی مجدد یعنی ایمان به روز رستاخیز و روز بازبین معرفی می کند روزی که هر فردی در آن روز به سزای کردار خود می رسد چنانکه می فرماید :

بل لایرجون نشورا : آنان به زندگی مجدد ایمان ندارند. زیرا ضامن اجرای هر قانونی، همان ایمان به آثار و لوازم آنست، هر فردی نتیجه اعمال خویش را در روز رستاخیز مشاهده می کند، هر گاه فردی به چنین روزی ایمان نداشته باشد؛ به قوانین و وظایفی که از جانب پیامبران؛ عرضه می شود، تزدرنخواهد داد.